

نگاهی به چرایی تکرار اسامی و آثار خاص در ادبیات و هنر

ادبیات تثبیت شده
یا سلیقه دیکته شده؟



علی فکری

شاعر و مترجم

«بوف کور»، «تی. اس. الیوت»، «کافکا»، «شکسپیر»، «پروست».. این اسامی را بارها و بارها شنیده ایم. انقدر تکرار شده اند که گویی هویت ادبیات و هنر مدرن و کلاسیک بدون آنها ناقص است. اما سوالی در پس این تکرارها پنهان است: چرا همیشه فقط چند کتاب، چند نویسنده، چند شاعر در مرکز توجه باقی می ماندند؟ چرا کتاب های تازه کشف نمی شوند؟ چرا گویی دایره ی سلیقه، محدود و مهندسی شده است؟ آیا ادبیات، که خود باید تجلی تنوع تجربه انسانی باشد، به دام نوعی «برندسازی فرهنگی» افتاده است؟

برخلاف تصور رایج، سلیقه امری ذاتی یا صرفاً شخصی نیست؛ بلکه در تعامل با قدرت، رسانه، نظام آموزش، بازار نشر و نهاد های فرهنگی شکل می گیرد. ما سلیقه خود را در خلأ نمی سازیم. آنچه می خوانیم، در دانشگاه ها تدریس می شود، در رسانه ها معرفی می شود یا در کتاب فروشی ها در معرض دید قرار می گیرد، بر سلیقه ما تأثیرگذار است. وقتی یک اثر مثلاً مانند «بوف کور» به عنوان «شاهکار ادبیات مدرن ایران» تثبیت می شود، این نه تنها حاصل ویژگی های خود اثر، بلکه نتیجه فرآیندهای متراکم فرهنگی، تاریخی، سیاسی و رسانه ای است. تثبیت یک اثر به معنای حذف ده ها اثر دیگر از میدان دید ماست.

اما، مکانیزم های شهرت در ادبیات حاصل چیست؟ شهرت در ادبیات، مانند هر عرصه ی دیگری، حاصل تعامل نیروهای مختلف است: نهاد های آکادمیک (دانشگاه ها و آموزش رسمی)، ناشران و بازار کتاب، رسانه ها و منتقدان، جوابز ادبی و نهاد های رسمی دیگر، ترجمه و ورود به بازار جهانی ادبیات، این نهاد ها با همد یگر، شبکه ای از قدرت و مشروعیت می سازند که تصمیم می گیرد کدام صداها شنیده شوند و کدام خاموش بمانند. در نتیجه، ما نه با ادبیات به عنوان کل، بلکه با بخشی از ادبیات روبه رو هستیم؛ ادبیات منتخب، ادبیات قانونی، ادبیات تثبیت شده.

نکته دیگر، نابرابری در حافظه ادبی است. همان طور که در تاریخ نویسی، تنها نام پادشاهان یا سربداران بزرگ باقی می ماند، در حافظه ادبی نیز، تنها نام هایی می ماند که از فیلتر قدرت گذشته اند. بسیاری از نویسندگان، شاعرانی با صداها، نثرها، روایاها و دغدغه های منحصر به فرد در سایه مانده اند. گاه به خاطر سانسور سیاسی، گاه به خاطر زبان شان، گاه به خاطر جنسیت یا طبقه شان و گاه به خاطر نداشتن روابط و منابع لازم برای انتشار و تبلیغ. ادبیات زن، اقلیت ها، مناطق جغرافیایی حاشیه ای و حتی گونه های ادبی نامتعارف، بارها و بارها از حافظه رسمی حذف شده اند. آیا این به معنای بی ارزشی آنهاست؟ به هیچ وجه. بلکه نشان دهنده سازوکارهای پنهان حذف و اولویت بندی در فضای فرهنگی ست. بسیاری از نویسندگان نامدار، با گذشت زمان به برندهایی فرهنگی تبدیل شده اند. خواندن آنها، گاهی نه به نیت کشف و فهم، بلکه به نیت تعلق داشتن به طبقه ای خاص از خوانندگان فرهیخته صورت می گیرد. این روند باعث می شود آثار دیگر، حتی اگر غنی، متفاوت و انسانی تر باشند، به حاشیه رانده شوند.

در فضای امروز، ادبیات نیز از منطق بازار پیروی می کند. یک نویسنده معروف، با جلدی زیبا و نقدی در نشریه ای پرخواننده، بیشتر به فروش می رسد، بیشتر خوانده می شود و باز بیشتر تثبیت می شود. با وجود همه این محدودیت ها، هنوز می توان فضاهایی برای کشف و بازگشت ادبیات مغفول ایجاد کرد؛ با خوانی نویسندگان فراموش شده یا سانسور شده، مطالعه نویسندگان بومی، زن، اقلیت و غیرمرکزی، استفاده از بایگانی های دیجیتال و دسترسی به آثار مهجور، ایجاد رسانه ها و نویسندگانی که گسترش تنوع خوانش ها، تجدید نظر در نظام آموزش رسمی و محتوای درسی، هر انسانی دارای ناخودگاه، حافظه، زبان و رؤیایی یگانه است. پس چرا تنها چند روایت، چند سبک، چند نویسنده باید به عنوان ادبیات معرفی شوند؟ ادبیات واقعی، آنجاست که تنوع زندگی انسانی را زبانتاب یابد، نه آنجا که یک سلیقه ی تثبیت شده بر همگان تحمیل شود. برای نمونه در تاریخ ادبیات معاصر، کسی مثل آندره برتون، نویسنده و شاعران بسیاری را به خود خوانندگان ادبیات جهان داده است، کسانی مثل لوتره آمون، رمبو، آلفرد زاری، ژرار دنوروال، فرانسوا رابله. آندره برتون با این کار، کانون ادبیات رسمی را به چالش کشید و نویسندگانی را معرفی کرد که یا به جنون داشتند یا ریدکال بودند و یا بدآموز تلقی می شدند و در اینجا می بینید که چه خوشامان بیاید، چه نیاید، آندره برتون سلیقه سازی کرده است. یا هرمان هسه و توماس مان. نقش مهمی در معرفی کافکا داشتند. بیایید ادبیات را دوباره کشف کنیم، نه در پرفروش ها یا لیست های تثبیت شده، بلکه در متن های خاک خورده، در صداها ی خاموش، در کتابخانه های فراموش شده و در تجربه متفاوت ر انسان. شما باید خودتان «بوف کور» را بخوانید!

رضا اسکندری آذر به مناسبت انتشار ترجمه ای دیگر

تفاوت های ترجمه در ژانرهای مختلف ادبی

◀ «مخاطب خاص» مخاطبانش را غافلگیر می کند



مترجم تجربه بیشتری در ترجمه ژانر تریلر داشته باشد، بعد از مدتی مغزش جورِی مداربندی می شود که ویژگی های بارز ژانر تریلر را به خوبی تشخیص می دهد و آنها را در ترجمه، برجسته تر نشان می دهد.

◀ **تمایل شخصی شما، ترجمه از کدام ژانرهاست و به نظرتان ترجمه این ژانر کارها، چه ملاحظات خاصی را (مثلا در زبان ...) می طلبد؟**

ترجمه ژانر اکشن و ماجراجویی رایجتر دوست دارم. احساس غالبی که مخاطب در مطالعه این مورد لحن راوی و چه در مورد لحن کاراکترهای داستان. اگر نویسنده معضلی از تجربه انسان بودن را در اثرش ارائه بدهد و در قالب «ایده ناظر» راه حلی برای آن معضل پیشنهاد کند، خودبه خود به اثر عمق می بخشد که البته، گفتنش از انجام دادنش راحت تر است. نویسنده های معدودی هستند که بتوانند این کار را به شکل هنرمندانه و بی نقص انجام بدهند.

◀ **چه شد که «مخاطب خاص» را برای ترجمه انتخاب کرده اید و ترجمه و انتشار آن چقدر زمان برد؟**

«مخاطب خاص» از طرف نشر آموت برای ترجمه به من پیشنهاد شد. انتخاب خودم برای ترجمه، در مقطع فعلی، بیشتر رمان های کلاسیک است. ترجمه کتاب، یک ماهه انجام شد، اما انتشارش خیلی زمان برد؛ چون مدت زیادی برای کسب مجوز معطل شدیم.

◀ **در پایان، خبر تازه ای از روند ترجمه و انتشار آثار بعدی تان برای مخاطبان تان دارید؟**

بله، به تازگی ترجمه «جنایت و مکافات» و «گتسی بزرگ» را تحویل انتشارات گوتنبرگ و جلد هشتم از مجموعه فانتزی «دنیای تخت»، با عنوان «نگهبانان! نگهبانان!» را تحویل انتشارات تندیس داده ام که امیدوارم به زودی منتشر شوند. به علاوه: «بازی تاج و تخت» جلد اول از مجموعه (نغمه یخ و آتش» از جرج آر. آر. مارتن نیز با همکاری نشر ویدا، در دست انتشار است.



◀ **برای حفظ و انتقال فضای تعلیق و غافلگیری در «مخاطب خاص»، با چالش خاصی مواجه نبودید؟**

همان طور که گفتید: پایان بندی مخاطب خاص هم مثل باقی رمان های مک فادن غافلگیرکننده است. البته از ترس از لو رفتن داستان، نمی توانم زیاد درباره اش توضیح بدهم، اما اگر خوانندگان رمان های «زندانی» و «هرگز دروغ نگو» را خوانده باشند، با خواندن «مخاطب خاص» این بار هم غافلگیری ای در همان سطح را تجربه خواهند کرد.

◀ **برخی از منتقدان انتقاد می کنند که مک فادن برای ایجاد غافلگیری، گاهی از منطق خارج شده و اتفاقات غیرباورپذیری را در داستان می گنجاند. نظر شما در این باره چیست؟**

این موضوع در رمان های اول مک فادن کمتر دیده می شود؛ شاید چون اوایل وقت بیشتری برای نوشتن رمان هایش می گذاشت. به نظر من اگر نویسنده سالانه چهار تا پنج رمان منتشر کند، داستان هایش از لحاظ پیگیرندی دچار مشکل می شوند و به اصطلاح باورپذیر نخواهند بود، اما در نهایت، قضاوت بر عهده مخاطب اثر است.

◀ **به نظر شما چه عنصر یا عناصری آثار مک فادن را که یک تریلر نویس پرفروش در جهان است، از دیگر آثار ارائه شده در ژانر تریلر متمایز می کند؟**

معتمد نیستم که آثار مک فادن در ژانر تریلر، متمایز هستند؛ چون از همان العان های مختص ژانر تریلر روانشناختی استفاده می کنه؛ قاتل روانی و قربانی ساده لوح. به نظرم او نوآوری و رویه ی خاصی را به این ژانر اضافه نکرده است؛ یا اگر هم نوآوری خاصی در کار باشه، از چشم من دور مانده.



است. با توجه به تجربه شما از ترجمه آثار این نویسنده، پایان بندی «مخاطب خاص» چطور اتفاق می افتد؟

همان طور که گفتید: پایان بندی مخاطب خاص هم مثل باقی رمان های مک فادن غافلگیرکننده است. البته از ترس از لو رفتن داستان، نمی توانم زیاد درباره اش توضیح بدهم، اما اگر خوانندگان رمان های «زندانی» و «هرگز دروغ نگو» را خوانده باشند، با خواندن «مخاطب خاص» این بار هم غافلگیری ای در همان سطح را تجربه خواهند کرد.

◀ **برخی از منتقدان انتقاد می کنند که مک فادن برای ایجاد غافلگیری، گاهی از منطق خارج شده و اتفاقات غیرباورپذیری را در داستان می گنجاند. نظر شما در این باره چیست؟**

این موضوع در رمان های اول مک فادن کمتر دیده می شود؛ شاید چون اوایل وقت بیشتری برای نوشتن رمان هایش می گذاشت. به نظر من اگر نویسنده سالانه چهار تا پنج رمان منتشر کند، داستان هایش از لحاظ پیگیرندی دچار مشکل می شوند و به اصطلاح باورپذیر نخواهند بود، اما در نهایت، قضاوت بر عهده مخاطب اثر است.

◀ **به نظر شما چه عنصر یا عناصری آثار مک فادن را که یک تریلر نویس پرفروش در جهان است، از دیگر آثار ارائه شده در ژانر تریلر متمایز می کند؟**

معتمد نیستم که آثار مک فادن در ژانر تریلر، متمایز هستند؛ چون از همان العان های مختص ژانر تریلر روانشناختی استفاده می کنه؛ قاتل روانی و قربانی ساده لوح. به نظرم او نوآوری و رویه ی خاصی را به این ژانر اضافه نکرده است؛ یا اگر هم نوآوری خاصی در کار باشه، از چشم من دور مانده.

۳۰ سال تنفس در هوای رباعی

ممتنع بودنش پی می بریم.

شعر که ما داریم، جدا از خیام یا بهتر بگویم خیامیات، شاعران معدودی مثل عطار در این راه موفق بوده اند. زبردست بی گمان از تجربه گذشتگان سودجسته اما اغلب رباعی هاش بانگاهی تازه پیوند دارد، تکرار مکررات نیست، من به خصوص آن رباعی هاش را دوست دارم که فقط استوار بر انگیزش عواطف نیست، بلکه دردهای وجودی انسان را بیان می کند.

◀ **شاپور جوکرش:** از قامت وازه طرح فرد انداخت / پیراهن کپنه را به دریا انداخت/ هر پنجرای گوش به افسانه سپرد/ هر کوه، مرابه یاد نیما انداخت/ ایرج عزیز، باید چکاد استخوان سوز وازنا را به سالیان کمین زده باشی تا چنین بایسته جان و جهان نیما را دریابی. باید استغراق نیما را چنانکه می گفت در سطور باستان غوطه زده باشی تا از زرفای عریان نیما پیراهن کپنگی را دور را ندخته باشی. این آغاز همان شهابی ست که در این قالب کهن از بر آمدنش گفت وگوها داشتیم. نوید این شعرها این ست که قالب رباعی گام به گام توانایی و ممارست شما را یکسره هم عنان شعر دراماتیک نیما تراوان کند.

◀ **محمد دهقانی:** باید اعتراف کنم که با همه سخت گیری ام در باب شعر، بسیاری از رباعی های ایرج زبردست را واقعاً پسندیده و کنارشان کلمات و عباراتی نظیر اینها نوشته ام: «خوب است؛ بسیار خوب؛ تازه است؛ جالب است؛ عالی است؛ هم قلندرانه و هم خیامی». رباعی یکی از کهن ترین قالب های شعر فارسی است. ایرج زبردست توانسته است این بنای کهن را با نقشی از اندیشه های نو بیاراید. در قدیم رباعی بیشتر برای بیان عشق و تغزل یا عرفان و اندیشه های فلسفی (از نوع تفکرات خیامی) به کار می رفت. اما زبردست اسامی را به قالب گویایی برای انتقال دغدغه های سیاسی و اجتماعی انسان امروز بدل کرده و در حقیقت روح تازه ای در این کالبد کهن دمیده است.

◀ **اکرم پدرام نیا:** رباعی های ایرج زبردست از اندیشه و فرم نو برخوردارست. شاید در بر خورد نخست به نظر سهل بیاید اما وقتی در می یابیم که رباعی های او زیانگوار و در همین چهار خط کوتاه، آغاز و میان و انجایی دارد. گاه شگفت انگیز و گاه طنز، آن گاه است که به



آرمان ملی – بیتا ناصر: «فریدا مک فادن» نویسنده و پزشک متخصص در زمینه آسیب های مغزی است و پر بیراه نخواهد بود اگر گمان ببریم؛ آشنایی او با فرایند فعالیت و تأثیرپذیری مغز در مواجهه با مفاهیم تازه از او نویسنده ای ساخته و پرفروش ترین رمان های را زالود و تریلرهای روان شناختی را در کارنامه خود دارد. این را زالودگی را در زندگی شخصی او نیز می توان جست و جو کرد؛ آنچنانکه در رباره او نوشته اند: «به همراه خانواده و گربه سیاهش در یک خانه سه طبقه با قدمت یک قرن، مشرف به اقیانوس زندگی می کند. راه پله های این خانه با وزن هر قدم جیرجیر و ناله می کنند و هرچه در این خانه فریاد بزنید، صدایان به جایی نمی رسد. مگر اینکه خیلی خیلی بلند فریاد بزنید.» به گفته رضا اسکندری آذر که بعد از «زندانی» و «هرگز دروغ نگو» از مک فادن، اخیراً ترجمه رمان «مخاطب خاص» را به همراهی «نشر آموت» از این نویسنده روانه بازار کرده، می گوید: «در آثار این نویسنده، معمولاً شخصیت هایی را می بینیم که با اهریمن های درونی خودشان درگیرند و همین اهریمن ها هستند که آنها را به انجام جنایت سوق می دهند. جالب اینکه وقتی ما با شخصیت شروری مواجه هستیم که از لحاظ روانی ناپایدار است، آن شخصیت در ذهنمان تهدیدآمیزتر و خطرناک تر می شود، چون می دانیم که هیچ کنترل عقلانی ای روی رفتارش ندارد.

◀ **سبک نویسنده گی مک فادن عمدتاً در ژانر هیجان انگیز و روان شناختی قرار می گیرد، از این منظر داستان های او معمولاً پیچیده، پر**

از غافلگیری و با پیچش های داستانی همراه است. «مخاطب خاص» هم چنین است؟
مخاطب خاص با عنوان انگلیسی The

سی سال پیش، در هوایی آکنده از شور و جست وجوی ادبی، نخستین رباعی ایرج زبردست منتشر شد؛ رباعی ای که بی آنکه ادعایی داشته باشد، ردی روشن در حافظه ی شعر معاصر بر جا گذاشت. ایرج زبردست، متولد ۱۲ دی ۱۳۵۳ در شیراز، شاعری است که توانست با نگاهی نو و زبانی سرشار از تصویر، جان تازه ای به قالب کهن رباعی ببخشد. اونه در پی تکرار گذشته بودن و نه دیگر تجربه گرایی صرف؛ بلکه راهی میانه را برگزید که در آن اصالت فرم با جسارت محتوایی درهم می آمیزد.

کارنامه او پر است از مجموعه هایی که هر یک گوشه ای از جهان بینی و نگاه شاعرانه اش را آشکار می کنند؛ از «باران که بیاید همه عاشق هستند» تا «خنده های خیس»، «یک سبد آیینه»، «نامه های عاشقانه من به او ما»، «شکل دیگر من»، «دفی از پوست ایلیس» و «شهری که در آن مرگ از آن می خواند»؛ آثاری که هم مخاطبان جدی شعر و هم خوانندگان عام را با خود همراه کرده اند. عنوان «خیامی دیگر» که برای یکی از کتاب هایش برگزید، نشانه مسیری است که او در آن گام نهاده: ادامه سنت رباعی، اما با روحی تازه و پایان بندی هایی که اغلب خواننده را غافلگیر می کند.

ویژگی بارز سبک زبردست، توانایی شگفت انگیزش در خلق پایان های غیرمنتظره و جملات پایانی پرضربه است. رباعی های او، حتی در کوتاهی خود، سرشار از روایاتند؛ هر بیت مانند دریچه ای است به جهانی کوچک اما کامل. زبانش ساده و صمیمی است. امادر پس این سادگی، پیچیدگی های اندیشه و تصویر پنهان است. همین ترکیب، شعرا و را برایی خواننده امروز جذاب می کند و باعث شده است که منتقدان او را از زیدترین رباعی سرایان پس از خیام بدانند.

شاید همین ویژگی هاست که ستایش بسیاری از بزرگان ادبیات معاصر را برانگیخته است. از سیمین بهبهانی که رباعی او را به «سببی خوش رنگ و بو با عطری دیگرگون» تشبیه کرد، تا هوشنگ ابتهاج که بی کی درنگ او را «بزرگ ترین رباعی سرای امروز ایران» خواند. بهاءالدین خرمشاهی او را «ذهن و زبانی نو» دانسته و منوچهر آتشی پایان بندی هایش را «نوعی دیگر از شعر نو» توصیف کرده است.

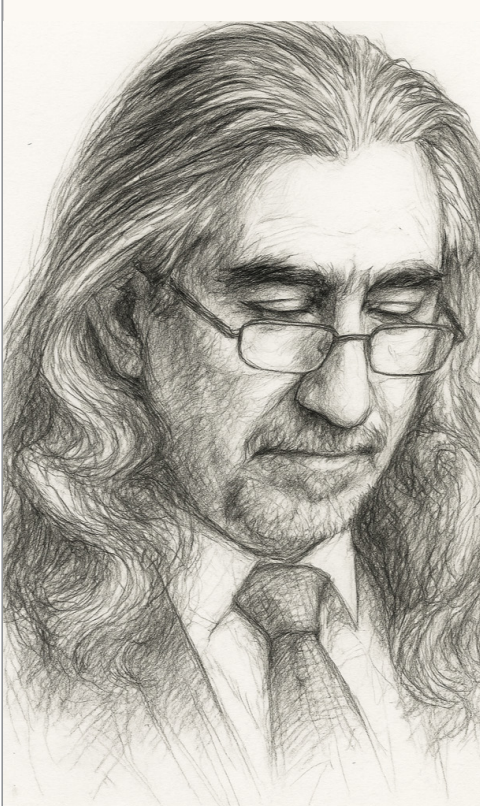
اکنون که سی سال از انتشار نخستین رباعی ایرج زبردست می گذرد، نگاهی دوباره به مسیر هنری او فرصتی است برای درک عمیق تر از آنچه رباعی معاصر می تواند باشد؛ شعری که در چهار مصرع کوتاه، جهان هایی بی انتهایم می آفریند. در ادامه، اظهار نظر برخی چهره های ادبی را درباره او خواهیم خواند.

◀ **عبدا... کوثری:** ایرج زبردست جان تازه ای در قالب رباعی دمیده. رباعی قالبی است که اغلب سهل می نماید اما در این چندصد سال

فهمیم و فکور این دیار گهرخیز انتظار پرورش ذوق و قریحه بسیار بوده است ولی ویژگی ایرج زبردست درین این سیر و سلوک این است که دغدغه همدلی و هم نفسی و هم آوایی با مردمی را دارد که مورد جور و ستم قرار می گیرند و این شکوه های شکوهمند این شاعر درعرص حاضر در بالنده ترین صورت ممکن در رباعیاتی ناب به نظم آمده است. و این یک رسالت بزرگ هنری است تا انسان بتواند با جامعه عصر خود هم درد و هم سخن باشد.

◀ **اسماعیل خوبی:**

باز است در میکده تامستی هست
هستی ست بجا، تا به جهان هستی هست
از مرگ ترانه گو کسی دم نزند
تا، من که نه، ایرج زبردستی هست



◀ **جعفر ابراهیمی «شاهد»:** حدود ده سال پیش که با رباعی های ایرج زبردست آشنا شدم در نگاه نخست گمانم این بود که او هم از همان شاعرانی ست که اصراری بیهوده در سرون شعر در قالب رباعی دارند، چرا که فکر می کردم دوران رباعی به سر آمده است. من از دوران نوجوانی فقط رباعی های خیام را دوست داشتم و می خواندم و رباعی های شاعران دیگر به دلم نمی نشاند خیام را هم بیشتر به خاطر اندیشه اش دوست داشتم و همواره عیار سنجش من برای یک رباعی خوب داشتن اندیشه های خیامی بود. وقتی رباعی های ایرج زبردست را خواندم نگاهم نسبت به رباعی های او به کلی عوض شد و احساس کردم او به خوبی می داند که چرا رباعی می سراید اگر چه جای پای خیام را در رباعی های او ندیدم اما احساس کردم حرف ها و تفکرات او به گونه ای ست که جز در قالب رباعی نمی گنجد. زبردست روح رباعی را به خوبی درک کرده و رنگ و بوی تازه ای به این قالب بخشیده است و جالب اینکه وقتی من رباعی های زبردست را می خوانم لحظه هایی یادم می رود دارم رباعی می خوانم و احساسم بیشتر این است که دارم شعرهای نابی می خوانم فارغ از قالب های شعری. زبان و بیان در رباعی های ایرج زبردست ساده و روان است و گاه سهل و ممتنع. نگاه فلسفی او با هستی و جهان، ساده و دلنشین و طبیعی ست و به دور از هر گونه پیچیدگی های بی مورد و حتی می توانم گفت که بسیاری از رباعی های او برای مخاطبان نوجوان نیز مناسب است. ایرج توانسته است رباعی را دوباره به مردم نشان دهد. آرزوی پیروزی بیشتر برای او دارم در این مسیر طولانی.

◀ **یدا... کابلی:** تری دیدی زندگی در شهری که شاهزادگان شاکسار ادب و حکمت و فضیلت در آن بالنده شده اند جامعه این دیار از این ودیعت و اندیشه ستیگ نخیکان ادبی جهان بهره ای وافر برده اند و در هر دوره و زمانی با تکیه بر دو اسطوره بزرگ ادب و سخن تاریخ خویش جاهل هر از حافظ شیراز و حکیم توانا افصح المتکلمین سعدی ذوق آزمایی کرده اند یقیناً از این مردم